

پیشگفتار مؤلف

زبان‌شناسی جدید متأسفانه عادت کرده است که بدون توجه به تاریخ خود ادامه حیات دهد. این وضع از دو جهت تأسف‌انگیز است: یکی از این جهت که بی‌تاریخی افق دید را محدود می‌کند و آدمی را از لذت مصاحبت با گذشته محروم می‌سازد (چه تمنای شناخت گذشته در همه ما ریشه‌ای دیرینه دارد: انسان حیوان تاریخ‌مند است)؛ دیگر از این جهت که بی‌تاریخی با خطر دوباره کاری مداوم همراه است. البته، شمار درخور توجهی کتاب در حال حاضر هست که همگی به شرح تاریخ زبان‌شناسی می‌پردازند؛ ولی آن کتابها اغلب با علائق و مباحثی که در زبان‌شناسی نظری جدید مطرح‌اند مستقیماً مربوط نمی‌شوند، چرا که هدف اصلی آنها دستیابی به بازسازی نظام‌مندی از گذشته است. هرچند برآوردن این هدف وظیفه شریف و ناگزیر تاریخ‌نویس است، با این همه، توجه زبان‌شناس بیشتر به پیشینه تاریخی علائق واقعی حرفة خود معطوف است. از همین رو، من این کتاب را در مقام یک زبان‌شناس نوشته‌ام، که هستم، نه در مقام یک تاریخ‌نویس، که نیستم.

پس کتاب حاضر از منظر هر آنچه ذهن زبان‌شناسان نظریه‌پرداز امروزی را مشغول می‌دارد به تاریخ موضوع نگاه می‌کند؛ و از آنجا که روش‌شناسی در زمره مسائل اساسی این روزگار است، بخش بزرگی از توجه ما صرف مباحث روش‌شناسی و فلسفه علم شده است. از همین

روست که خواننده، در مقاطع اغلب نامنتظر متن، به بحثهایی دربارهٔ مسائل جدید در نظریهٔ زبان‌شناسی و به ارجاعهایی در آن‌باره برخورد. این بحثها و ارجاعها به این مقصود در متن گنجانده شده‌اند که پیوستگی مسائل امروزی را با آنچه در گذشته بوده است به تصریح نشان دهند. همین تدبیر امکان آن را نیز فراهم ساخته است که به روشنی بیشتر نشان دهیم که آیا پیشرفتی در مسائل مطرح در این زمانه حاصل شده، و اگر شده کی و چگونه بوده است؛ نیز نشان دهیم چگونه زبان‌شناسی جدید گاه مسائل مهمی را، آشکارا به زیان خود، نادیده گرفته است.

همین هدف یا مقصود بود که ما را ملزم ساخت تا در مسائل واقعی و امروزی بسیار بیش از آنچه در کتابهای درسی رایج در زمینهٔ تاریخ زبان‌شناسی مرسوم است غور و تأمل کنیم؛ و این همه ایجاب می‌کند که «دورنگر» باشیم و به شناسایی آن جریانها در تاریخ پردازیم که، چه بزرگ چه کوچک، ما را به وضع موجود رهنمون شده‌اند. کتاب، بنابراین، حکم آمیزه‌ای از تاریخ و نظریه را پیدا کرده است تا دانشجو به کمک آن بتواند ظهور و بروز مفاهیم کلیدی موضوع خود را در گذار زمان دنبال کند و از این رهگذر به فهمی برتر نسبت به موضوع راه برد.

اصل عمده‌ای را که رهنمون من در تدوین کتاب بوده است می‌توان در قالب این سؤال بازگو کرد که «اگر زبان‌شناسی در این مدعا برحق است که به پایگاه یک علم واقعی راه برده (مدعایی که، به هر حال، محل تردید است)، در آن صورت، استفاده از روش‌شناسی علمی کی و چگونه در زبان‌شناسی باب شده و چه اشتباههایی در این باره رخ داده است؟» از همین نظرگاه فرازند است که کتاب می‌کوشد مفاهیم، کشفیات، اصول و فوننی را مطرح کند که در طول اعصار سبب شده‌اند نظریهٔ زبان‌شناسی عمومی به وضع جدید خود دست یابد و در آن میان به ضعفها و گسلهای آن نیز اشاره کند و توزیع نابرابرِ علائق را نیز در آن باز نماید.

سازمان دادن کتاب در پیرامون سؤال بالا مستلزم نوعی گزینش نیز هست. این کتاب، برخلاف مطالعات معمول در باب تاریخ زبان‌شناسی، به اصل تمامیت توجه ندارد، به این معنی که نمی‌خواهد به همه چیز ضرورتاً اشاره کند. برعکس، من کوشیده‌ام از انباشتن ذهن خواننده با جزئیات و نامها و تاریخها پرهیزم و تمام توجه خود را روی مباحث عمده معدودی متمرکز سازم که بر سرتاسر تاریخ زبان‌شناسی سایه افکنده‌اند، و این همه یکدستی بیشتری به کتاب می‌بخشد، و امید است که خواندن آن را نیز دلپذیرتر سازد.

با انتخاب این چشم‌انداز، من دامنه کار خود را به سنت غربی یا همان سنت یونانی-رومی محدود کرده‌ام؛ و ناگزیر سنتهای چینی، هندی، بین‌النهرینی (بسنجید با: بلک، ۱۹۸۹)، عبری و اسلامی را فرو گذاشته‌ام؛ گوآنکه دستاوردهای آنها گاه شکوهمند و جاودانی‌اند. این تصمیم صرفاً ناشی از ملاحظات درباره حجم کتاب یا تخصص در باب موضوع نیست بلکه پای دلایل دیگر نیز در میان هست.

دلیل نخست واقعی است که در آثار موجود اغلب نادیده رها شده است؛ و آن اینکه تمام سنتهای غیرغربی موجود در بررسیهای زبانی، احتمالاً به استثنای سنت چینی، از جهات مختلف زیر نفوذ عمیق دین قرار داشته‌اند. در اغلب موارد، تفکر درباره زبان عمدتاً روی تفسیر و حفظ متون مقدس قدیم متمرکز بوده است که منشأ الوهی یا شبه‌الوهی داشته‌اند، مثل تورات و انجیل یا قرآن یا سرودهای ودائی. از این نظر، سنت یونانی-رومی سنتی ذاتاً متفاوت است. این سنت از همان آغاز با رد قاطع تفکر دینی مشخص شده و، در نتیجه، سنتی اساساً این جهانی و غیردینی است. نه هومر، که *یلیاد* و *ودیسه* او تا نزدیک‌ترین مرحله به پایگاه کتابی شرعی در کل سرزمینهای یونانی ارتقا یافتند، نه نیز انجیل مسیحیان، در پیدایش زبان‌شناسی در جهان غرب نقش چشمگیری ایفا نکردند. زبان‌شناسی یونانی-رومی نخست ریشه در مسئله فلسفی صدق (truth) به مثابه تناظر میان

آنچه گفته می‌شود و آنچه واقعاً هست دارد، که خود هسته مرکزی فلسفه یونان را تشکیل می‌دهد؛ و دوم ریشه در ضرورت عملی آموزش زبان یونانی به مصریان و به دیگر کودکان غیر یونانی دارد، که این دومی به دوران یونان‌مداری (Hellenism) مربوط می‌شود. نه اینکه عنصر دین همواره در سنت زبان‌شناسی غرب به کلی غایب بوده است؛ به عکس، مقطعی در تاریخ غرب، به ویژه در آثار سنت آگوستین و در طول قرون وسطا وجود داشته است که طی آن می‌کوشیده‌اند زبان‌شناسی را به الهیات کاربردی بدل کنند؛ اما این کوششها در برابر جریان غیردینی پر قدرتی که میراث یونان بود به کلی از پای در آمد و از صحنه بیرون رانده شد.

در اکثر سنتهای دیگر، برعکس، نشانه‌های نفوذ عمیق و گاه حتی سلطه نیروهای دینی آشکارا به چشم می‌خورد. البته، درجه این نفوذ یا سلطه در سنتهای مختلف متفاوت است. مثلاً، به نظر می‌رسد که سنت هندی، با اثر پانینی به عنوان برجسته‌ترین دستاورد آن، کمتر دینی بوده و بیشتر از سنتهای عبری و اسلامی، این جهانی مانده است؛ گرچه در دو سنت اخیر نیز گاه مایه‌هایی این جهانی یافت می‌شود. از این جنبه، سنت هندی در نزدیک‌ترین فاصله با چیزی قرار می‌گیرد که ما آن را زبان‌شناسی علمی قلمداد می‌کنیم (بسنجید با: استال، ۱۹۷۲). در واقع، پژوهشهای جدید ویژگیهای بسیاری را در تحلیلهای دستوری هند باستان باز شناخته که همگی در زبان‌شناسی امروز دوباره کشف شده‌اند.

دلیل دوم، که چرا سنتهای غیر غربی کنار گذاشته شده‌اند این واقعیت است که سنتهای مزبور اغلب به شدت به سوی اهداف عملی، و معمولاً سیاسی یا تجاری، سوق داده شده‌اند، نظیر تأسیس یا توسعه این یا آن دستگاه نگارش، یا ترویج و پیشبرد این یا آن مرام و مسلک به کمک تعبیری استعاری از متنی قداست یافته و کهن. تحقیق علمی و بنیادی با هدف اولیه فهمیدن یا شناختن به ندرت می‌توانست در آن سنتها محلی از اعراب پیدا

کند. درست است که سنت یونانی- رومی نیز، همان‌گونه که گفته شد، دست کم در بخشی از حیات خود، از ضرورت آموزش یونانی به عنوان زبان خارجی مایه می‌گرفت و در نتیجه، این سنت نیز در خدمت تحقق مقصود یا هدفی عملی قرار داشت، اما این استفاده عملی، همان‌گونه که در فصل دو نشان داده شده است، از همان آغاز با روشهایی در تحلیل زبان‌شناختی همراه بود که از درون مباحث فلسفی آن عصر برآمده بودند و، در عین حال، به موازات بررسیهایی در زمینه زبان پیش می‌رفت که سرشتی صرفاً فلسفی داشتند و همگی از مکاتب فلسفی پس از ارسطو مایه می‌گرفتند. سرانجام نیز هر دو جریان عملی و فلسفی به هم در آمیختند تا به چیزی بدل شوند که در جهان غرب به نام دستور زبان سنتی مشهور است.

دلیل سوم، که در کنار گذاشتن سنتهای زبان‌شناسی دیگر نقش تعیین‌کننده داشته همانا این ملاحظه است که هیچ مدرکی در دست نیست دال بر آنکه زبان‌شناسی غیرغربی کمتر تأثیری در زبان‌شناسی غربی داشته است، حال آنکه سابقه توجه و علاقه محققان غربی به سنتهای دیگر به نیمه نخست قرن هجدهم میلادی باز می‌گردد. برعکس، امکان آن هست که زبان‌شناسی غربی تا حدودی در زبان‌شناسی غیرغربی اثر گذاشته باشد؛ اما آن اثر نیز تنها می‌تواند رخدادی به نسبت تازه باشد؛ رخدادی که در بافت بسط و گسترش جهان‌شمول قدرت سیاسی و فرهنگ غربی تحقق یافته باشد.

این کتاب از این نظر هم با طرزهای (genres) تاریخ‌نویسی رایج فرق دارد که در آن خود را مختار دانسته‌ام هرچا مناسب دیده‌ام به قضاوت شخصی و داوری ارزشی پیردازم، اما این کار را همیشه با احترامی پرهیزگاران به واقعه‌های تاریخی و در چشم‌انداز تاریخی مناسبی انجام داده‌ام. این قبیل قضاوت‌های شخصی را با این امید در کتاب آورده‌ام که خواننده آنها را همچون دعوتی در نظر بگیرد به اینکه درباره مباحث کتاب به تأمل و تفکر بنشیند و معیارهای خود را به کار بندد و آنها را بیازماید و از

آن رهگذر نظری شخصی برای خود طرح ریزد. کتاب، گذشته از آنکه تاریخ و نظریه را با هم می‌آورد، در نظر دارد که دستور زبان و معنا را نیز به هم بیامیزد. یک نکته هست که این کتاب سعی دارد آن را هرچه واضح‌تر به بیان در آورد، و آن اینکه دستور زبان و معنا از روزگاران کهن تا قرن نوزدهم میلادی در قالب یک سنت منسجم یکی و یگانه مانده بودند، اما رویدادها و تحولات جدید آن دو را از یکدیگر جدا کرد تا جایی که آنها به دو، بلکه سه، جریان متمایز بدل شدند. سالهاست که زبان‌شناسان، روان‌شناسان و معناشناسان در گروه‌هایی عمدتاً جدا از هم گرد آمده‌اند، و هر کدام شیوه‌های فکری، معیارها و چشم‌اندازهای خاص خود را طرح ریخته‌اند. پس جای تعجب نیست اگر می‌بینیم اینک که همگی دوباره در کنار هم قرار می‌گیرند درمی‌یابند که فهم دیدگاهها و شیوه‌ها و مشربهای هر یک تا چه حد برای دیگری دشوار است. یک هدف این کتاب همین است که کمک کند تا درک و فهم بهتری نسبت به این موقعیت به دست آید، باشد که از آن رهگذر این جماعت دانشگاهی نیز به یگانگی و وحدتی بهتر راه برند.

کتاب دو بخش دارد.* بخش اول حاوی فصلهای یک تا چهار است. این چهار بخش به تاریخ همان چیزی می‌پردازد که هسته اصلی و مرکزی زبان‌شناسی قلمداد می‌شود و موضوع مطالعه آن دستور زبان است. فصل یک [مطابق با بخش اول و فصلهای یک تا پنج متن ترجمه شده] به دوران باستان، قرون وسطا و دوره متعاقب آن تا پایان قرن هفدهم

* بد نیست یادآور شویم که این پیشگفتار به کل کتاب مبدأ مربوط می‌شود، و فصل‌بندی مجلد حاضر با فصل‌بندی متن اصلی مغایر است، اما به منظور حفظ محتوای پیشگفتار مؤلف، شماره فصلها و بخشها به همان صورتی آمده که در متن اصلی درج شده است. با این حال، در داخل فصلها، ارجاعات اصلاح شده‌اند تا از سردرگمی خواننده جلوگیری شود. م.

میلا دی می پردازد. فصل دو [مطابق با بخش دوم فصلهای شش تا سیزده متن ترجمه شده] ما را به قرنهای هجدهم و نوزدهم می برد. طی همین دوره بود که مطالعه صورت زبان رفته رفته از مطالعه معنا فاصله گرفت، و این دومی در آن زمان سخت نوپا و ناآزموده بود و میان نوعی روان شناسی نوخاسته و قوام ناگرفته و یک منطقی ذهن بنیاد سردرگم بود. در اوایل قرن بیستم است که می بینیم منطق شکوفا می شود و راه خود را در پیش می گیرد و دستور زبان و روان شناسی را رها می کند تا با هم به نزاع پردازند. فصلهای سه و چهار [که در متن ترجمه شده به شکل کتابی جداگانه با نام مکاتب زبان شناسی نوین در غرب سازمان داده شده است] ماجرای پیدایش زبان شناسی نظری قرن بیستم را به ترتیب در اروپا و امریکا باز می گویند که چگونه زبان شناسی نظری نخست به عنوان زبان شناسی ساخت گرا مطرح شد و بعد به شکل دستور زبان صورت گرا در آمد و سرانجام در هیئت دستور زایشی جلوه گر شد و مرکز مباحث فصل چهار را تشکیل داد. همین دو فصل در خلال مباحث دیگر، از جمله، نشان می دهند که چگونه زبان شناسی، پس از جدایی از منطق، روان شناسی را هم طی سالهای دهه ۱۹۳۰ کنار نهاد و راه خود را از آن جدا کرد.

بخش دوم درباره مطالعه معناست. معناشناسی جدید چندگاهی تحت تأثیر رویکرد نظریه مدل در منطق (logical model-theory) بوده است. همان گونه که در فصل شش نشان داده شده است، هر چند معناشناسی نظریه مدلی (model-theoretic semantics) برای زبان طبیعی کافی نیست، با این همه، برخورداری از دانشی کارآمد در زمینه منطق برای هر زبان شناسی که بخواهد مبحث معنا را به درستی بشناسد امری ناگزیر است. از همین روی، فصل پنج به شرح مفاهیم بنیادی منطق می پردازد و خطوط اصلی تاریخ منطق را در چارچوب رویکرد نظریه مدلی باز می گوید. این همه مقدمه ای است بر فصل شش که نخست مفاهیم بنیادی معناشناسی نظریه مدلی را شرح می دهد و ضعفهای اساسی آن را باز می نماید، و آن گاه به طرح و شرح برخی اصول

از نظریه معناشناسی مناسب‌تری همت می‌گمارد که به ناگزیر باید گفت‌مان‌بنیاد (discourse-oriented) باشد. در نظریه اخیر، مرجعداری (anaphora) و پیش‌انگاری (presupposition) نقشی عمده بازی می‌کنند. فصل هفت به بحث درباره این سؤال می‌پردازد که معنا چگونه با دستور زبان پیوند می‌خورد. دو راهبرد در این باره باز شناخته می‌شوند، یکی راهبردی که بر سنت افلاطونی استوار است و طبق آن معنای جمله در ساختی «ژرف» (deep) یا ساخت معنایی جداگانه‌ای بازمی‌تابد که خود از روساخت (surface structure) متمایز است، و دیگری راهبردی است که از سنت ارسطویی سرچشمه می‌گیرد و فکر ساخت معنایی جداگانه را مردود می‌شمارد و در پی اثبات این مدعاست که معنا مستقیماً در روساخت باز می‌تابد. راهبرد دوم را پیش از همه زبان‌شناسان منطق‌مدار دنبال می‌کنند و راهبرد اول را زبان‌شناسان زایشی. کتاب با توصیفی از ظهور و افول موج معناشناسی زایشی (generative semantics) به پایان می‌رسد که در سالهای دهه ۱۹۶۰ روی کار آمد.

این کتاب برای همه کسانی نوشته شده است که، خواه به دلایل حرفه‌ای خواه به دلایل دیگر، می‌خواهند از اهمّ مباحثی باخبر شوند که طی تاریخ دو هزار و چندساله زبان‌شناسی نظری مطرح شده‌اند. امید من آن است که زبان‌شناسان حرفه‌ای مطالعه تحولات تاریخی را، در بحبوحه چالش‌هایشان با همدیگر بر سر معیارها و ضوابط رایج در حوزه علمی‌شان، هم سودمند و هم سرگرم‌کننده بیابند. اگر این کتاب بتواند زبان‌شناسان حرفه‌ای را وادارد که در بنیادهای فلسفی و روش‌شناختی کار خود تجدیدنظر کنند، مقصودی که در نگارش آن دنبال می‌شده است حاصل خواهد شد.

یک عمر تدریس و خواندن و اندیشیدن گرفت تا من به این مایه از دانش و بینش راه برم که برده‌ام و آن همه را شکلی ببخشم که بخشیده‌ام و آن گاه

جرت نگارش این کتاب را در خود ایجاد کنم. هنگام نگارش کتاب نیز، البته، به مطالعه انبوهی از آثار جدید کمر بستم. از این گذشته، بسیاری از آنچه را در گذشته به عنوان یک زبان‌شناس تازه کار مطالعه کرده بودم، به دقت باز خواندم؛ و یادداشتهای و شرحهایی را که در حاشیه کتابهای کهنه نوشته بودم، همه را باز دیدم؛ و کاغذپاره‌هایی را که روی هر یک یادداشتی یا اظهارنظری نوشته بودم، یک‌به‌یک بازیافتم؛ و در شگفت ماندم از اینکه دیدم، از یک طرف، مطالعاتم در آن روزگار چه فشرده و پرشور بوده و، از طرف دیگر، درک و دریافت من از مباحث چه محدود و بسته مانده بوده است؛ و این به من امید بخشید، چرا که دیدم خودفریبی نبوده است اگر می‌اندیشیدم که فهم من از مباحث و از تاریخ آنها در طول چهل سال گذشته ژرفا و گستره‌ای دیگر پیدا کرده است. همین ملاحظات، در عین حال، این احساس را هم در من پدید آورد که نگارش این کتاب، به هر حال، کاری است که به زحمتش می‌ارزد.

نگارش این کتاب به یک دلیل دیگر هم، که برای من هیچ کم‌بهاتر از دلایل دیگر نیست، کاری بسیار دلپذیر بود، و آن همانا حمایت‌های همه‌جانبه و کمک‌های عملی بی‌دریغ همکارانم در دانشکده هنرهای نی‌مگن بود، به‌ویژه حمایت‌ها و کمک‌های آد فولن، هایکه یاکوپس، ووس کلوکه، هنک اسخوتل و لئون استاسن، و همچنین حمایت‌ها و کمک‌های کامیل هامانس و یان نوردگراف. همه اینان به من کتاب قرض دادند، آموخته‌هاشان را در اختیارم گذاشتند، بخشهایی از دست‌نوشته‌ام را خواندند، مرا وادار به اصلاح آن کردند و آن‌قدر نکته و مطلب تازه بر آن افزودند که خودبه‌خود دیدم و دریافتم که هم دانش من هم شاید دانش هر کس دیگر سخت سطحی و ناچیز است.

پی. آ. ام. اس.

نیمگن، مه ۱۹۹۷

